

در مصاحبه با مرحوم حاج سیدجعفر قدس میرحیدری

برگی از تاریخ شفاهی استرآباد



حاج سیدجعفر قدس میرحیدری تحصیلات ابتدایی، متوسطه و حوزوی را در مدارس استرآباد سپری نمود و در سال ۱۳۱۲ شمسی به کسب دیپلم ادبی نایل آمد. برای ادامه تحصیلات در دانشگاه، راهی تهران شده و در آنجا موفق به کسب مدرک لیسانس ادبی شد. وی فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی خود را از دوران کودکی آغاز کرد و تا پایان عمر، به اینگونه فعالیت‌ها، مشغول بود.

حاج سیدجعفر قدس میرحیدری حدود بیست سال در اداره فرهنگ گرگان خدمت نمود. وی کار خود را با معلمی مدارس استرآباد شروع کرد و در این مدارس به تدریس قرآن و معارف و موسیقی اشتغال داشت و حدود دو سال نیز ناظم مدرسه ملی حسینی استرآباد (واقع در محله درینو) بود. آنچه می‌خوانید بخشی از متن گفتگویی است که در سال ۱۳۸۵ در منزل ایشان در تهران انجام گرفته است

چنان که در تبارنامه‌ای که خود شما تنظیم کرده اید ریشه نسب شما با سادات میرکریم یکی است، آیا مدفن بزرگان سادات میرکریمی مانند میرکریم بزرگ یا میرحیدر و... مشخص است؟

بنده تاکنون هرچه تفحص نمودم محل دفن آن‌ها را نیافتم، اما عموماً در ایام قدیم مردگان را در قبرستان خواجه‌خضر و نه تن دفن می‌کردند، چنان‌که پدر خود من (حاج سید عباس سلطان الذاکرین) در قبرستان خواجه خضر مقبره‌ای داشت. البته در همین یکی دو سال پیش به مانامه‌ای دادند که «می‌خواهیم قبرستان را خراب کنیم» بنده هم جهت انتقال مزار به گرگان آمدم و وقتی که نبش قبر کردیم؛ از آنجا که حدود هفتاد سال از فوت ایشان می‌گذشت، حتی یک تکه استخوان هم از ایشان باقی نمانده بود لذا اندکی از خاک وی را به امامزاده عبدالله بردیم و برای وی سنگ قبر و صورت قبری ترتیب دادیم، چرا که از معصومین هم روایت است که اگر قبوری از گذشتگان مفعول‌الاث‌ر شد یا حادثه‌ای پیش آمد در یک جا، ولو این‌که حتی یک تکه چوب بگذارید، به نام او صورت قبری درست کنید تا مردم بیابند و حمد و سوره بخوانند و طلب غفران و آمرزش بکنند.

آیا به خاطر دارید نام استرآباد از کی به گرگان تبدیل شد؟

بله، شهر گرگان در ابتدا به استرآباد مشهور بود تا این‌که در سال ۱۳۱۳ شمسی فرهنگستان ایران طبق تصویب‌نامه شورای عالی فرهنگستان، نام شهر را از استرآباد به گرگان تغییر داد.^{*}

دور تا دور شهر استرآباد در گذشته با دیوارهای خشتی محصور شده بود، آیا این دیوارها را به خاطر دارید؟

شهر گرگان تا اوایل سلطنت رضاخان دارای ۴ دروازه بود و پشت این دروازه‌ها خندقی حفر شده بود که گودی این خندق‌ها، حدود ۵ متر می‌شد. شب‌ها داخل آن‌ها را آب می‌بستند تا اگر کسی بخواهد مخفیانه از آن عبور بکند نتواند. همچنین از خاک خندق‌هایی که دور شهر حفر کرده بودند، به دور شهر دیواری کشیده بودند تا از ورود اشزار و راهزن‌ها جلوگیری کنند و تنها راه برای ورود به شهر؛ دروازه‌ها بودند که شب‌ها بسته می‌شدند. در حاشیه دیوارها نیز در فاصله‌هایی حدود ۵۰ الی ۱۰۰ متری مکان‌هایی برای اسکان نگهبانان ساخته بودند، تا هم کار دیدبانی و هم، پاسبانی از محله‌ها را انجام بدهند. این نگهبان‌ها مراقب بودند که مبادا دزدها، قطاع‌الطریق‌ها به شهر حمله کنند و مردم را اسیر کنند و اسباب و وسایل‌شان را ببرند. لذا زمانی

* طبق اسناد تاریخی موجود از سال ۱۳۱۱ شمسی تلاش‌هایی جهت تغییر نام استرآباد به گرگان صورت گرفته است تا اینکه سرانجام در ۲۰ شهریور ۱۳۱۶ طبق مصوبه فرهنگستان ادب این نام رسماً تغییر یافت.

که دشمن می‌خواست وارد شود آن‌ها را هدف قرار می‌دادند.

❁ یکی از عناصر مهم شهر استرآباد بازار بوده است، آیا می‌توانید بازارهای استرآباد را توصیف کنید؟

شهرگراگان بازارهای متعددی داشت. مثلاً یک بخش آن، بازار سرپوشیده بود. این بازار به گونه‌ای بود که چون سقف آن پوشیده بود و در فاصله حدود ۱۰ متری روزهایی بر روی آن تعبیه شده بود که هم نقش نورگیر و هم نقش تهویه را ایفا می‌کرد؛ در تابستان از هوای مطلوبی برخوردار بود و هیچ نیازی به کولر و پنکه نداشت. همچنین عموماً هر شغل در یک راسته‌ی مشخص وجود داشت مثل: راسته‌ی اُرسی دوزها، راسته‌ی مسگرها، راسته‌ی خرازاها، راسته‌ی بزازها، راسته‌ی رنگرها، راسته‌ی قصاب‌ها و ... همچنین هر راسته و بازار، یک کاروانسرا داشت که وسایل و مال التجاره کسبه را با مرکب (اسب و قاطر و شتر) به این کاروانسراها حمل و نقل می‌کردند. بازارها؛ بازارهای دینی بودند، چون کاسب‌ها به منفعت کم قناعت می‌کردند و اشتیاق آن‌ها به خاندان عصمت و طهارت به قدری زیاد بود که در ماه محرم و صفر علاوه بر این که اکثر خانه‌های شهرگراگان موقوفه داشتند و درآمدشان را صرف تعزیه‌داری خامس آل عبا می‌کردند، در بازارها هم این ده روز، مجالس روضه‌خوانی بود، به صورتی که ورودی‌های بازار را با طناب می‌بستند که مرکب‌ها وارد بازار نشوند و از شخصیت‌های برجسته‌ی منبری دعوت می‌کردند تا بیایند و مجالس دینی را به بهترین وجه اداره کنند. رفتار آن‌ها مصداق فرمایش امام صادق (ع) بود که می‌فرمایند: «وَمَنْ يُعْظَمَ شَعَائِرَ اللَّهِ وَأَنْهُمْ مِّنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»

❁ کیفیت برگزاری مراسم عزاداری امام حسین (ع) در ماه محرم چگونه بود؟

روز چهارم محرم، پاتوق میرکریم بود، روز پنجم پاتوق نعلبندان، ششم سرچشمه و هفتم، میدان و دربند و دوشنبه‌ای. رسم بود که علم‌هایی را از برج می‌ساختند و به یاد علم‌واژگون شاه شهیدان، این علم‌های سنگین را بلند می‌کردند. در روز پاتوقی، در پای علم‌ها، گاو و گوسفند قربانی می‌کردند و در تکایا خرج می‌دادند و بیشتر، از فقرا و بیچارگان در تکایا پذیرایی می‌کردند و غذاهایی هم که می‌دادند عبارت بود از پلومرغ و پلوگوش و در کنار آن‌ها غذاهای مختلف دیگر بود. بعضی دسته‌های عزاداری، چوب داشتند و بعضی‌ها لباس سیاه می‌پوشیدند و سینه می‌زدند و در هر محله هم، نوحه‌خوان بالای یک چهارپایه یا منبر و یا سکو می‌رفت و به شرح

خدمات گلگون قبای عرصه‌ی صحرای کربلا و سایر شهدا می‌پرداخت.

در آن سال‌ها (۱۳۱۹ش) برق نبود، میدان عباسعلی‌گرگان خادمی داشت به نام مشنتی (مشهدی) یوسف که مسؤل روشن کرن مشعل‌های مراسم عزاداری سیدالشهدا (ع) بود. مشنتی یوسف لوازم مشعل را از پیش تدارک می‌دید و پارچه‌ها را داخل ظرف‌های نفت می‌خواباند تا کاملاً به نفت آغشته بشوند و با آن‌ها مشعل درست می‌کرد.

یادم هست مشنتی یوسف، بچه‌ها را می‌فرستاد در خانه‌ها می‌گفتند:

نفت بده، کهنه بده زیر انداز، نذر حسین و عباس هرچی دارین درآرین، بهر حسین بیارین این مشعل‌ها در جلوی دسته‌ها روشن می‌شد و وقتی دسته‌ها به محلات می‌رفتند، سر هر محله، بزرگان تکایای محل می‌آمدند و روی مشعل‌ها نفت می‌ریختند تا شعله مشعل‌ها برقرار باشد و خاموش نشود (البته از اواسط دوره رضا خان تعداد کمی چراغ توری هم در دسته‌ها بود)

❁ بر خورد حکومت رضا شاه با برگزاری مراسم عزاداری چگونه بود؟

رضاخان وقتی به سلطنت رسید، از سال ۱۳۰۴ تا سال‌های ۱۳-۱۳۱۲ خیلی نسبت به عزاداری علاقه‌مند بود چنان‌که به دستور خودش، دسته راه می‌افتاد و افسرهای ارتش نیز در دسته‌ها شرکت کرده و سینه‌زنی و حتی قمه‌زنی هم می‌کردند، اما در سال ۱۳۱۴ که رضاشاه به ترکیه رفت و برگشت، اوضاع عوض شد. چنان‌که بی‌حجابی در ایران باب شد و حتی به دستور وی، حرم مطهر امام رضا (ع) را به توپ بستند. به هر حال از همین سال ۱۳۱۴ بود که جلوی عزاداری‌ها را گرفتند.

❁ در تاریخ شفاهی گرگان روایت است که در سال‌های آخر حکومت رضا شاه و یا اوایل حکومت پسرش در جریان درگیری‌های حکومت با عزاداران امام حسین (ع) شخصی به نام گلعلی گرزین کشته شده است، آیا در این مورد چیزی شنیده و یا دیده اید؟

در ماه محرم، علاوه بر این‌که اکثر شخصیت‌های برجسته، موقوفات تعزیه‌داری داشتند و در منزل‌شان یک دهه روزه می‌خواندند و شب‌ها در تکایا به عنوان بزرگداشت شهدای کربلا اطعام می‌کردند، بعد از اطعام ساعتی که می‌گذشت دسته‌های عزاداری محلات شروع می‌شد. بعضی دسته‌ها با چوبهایی در دستشان، دسته می‌رفتند، بعضی‌ها پیرهن سیاه می‌پوشیدند و سینه می‌زدند. در شهر گرگان رسم بود که شب‌ها دسته می‌رفتند و از روز چهارم تا هفتم محرم

هم، محلات علم و لوای حضرت ابوالفضل(ع) را که از قبل تدارک دیده بودند و به آن «طوق» می‌گفتند، بر پا می‌کردند و مردم پای طوق جمع می‌شدند و سینه می‌زدند و عزاداری می‌کردند و با گریه و زاری خاطرات واژگون شدن لوا و علم حضرت ابوالفضل(ع) را به یاد می‌آوردند و بر سرو سینه خود می‌زدند.

در هفتم ماه محرم مراسم طوق‌بندان و عزاداری متعلق به محله میدان و دربنو و دوشنبه‌ای بود. ابتدا دسته سینه زنی با تشریفات (سینه‌زنی مردم و نوحه‌خوانی نوحه‌خوان‌ها) از محله میدان شروع می‌شد و معمول این بود که یک چهارپایه بلندی می‌آوردند و می‌گذاشتند وسط دسته، بعد هم نوحه-خوان باید می‌رفت بالای چهارپایه و اغلب اشعار محتشم را با صوت رسا بخواند که عزاداری هرچه باشکوه‌تر انجام شود. در سال ۱۳۱۹ شمسی با این‌که حکومت رضا شاه اعلام کرده بود که طبق سال گذشته عزاداری قدغن است و معتمدین محلات میدان و دربنو و دوشنبه‌ای هم تعهد کرده بودند و امضا داده بودند که عزاداری نکنند، اما به خاطر عشق و اهلی که به خاندان عصمت به‌ویژه امام حسین(ع) داشتند، دسته راه انداخته بودند و عزاداری می‌کردند. در این سال، مردم محله‌های دوشنبه‌ای و میدان و دربنو از بنده تقاضا کردند که به روی چهارپایه بروم و اشعار محتشم را بخوانم، با این‌که خبر داده بودند که احتمال دارد مأمورین بیابند و برخورد کنند؛ من اجابت کردم و بالای چهارپایه رفتم و شعر محتشم را خواندم. مراسم در محله‌ی میدان به خوبی و خوشی گذشت و رفتیم سر محله دربنو، نوحه‌خوان‌ها نوحه‌های‌شان را خواندن و بعد من رفتم بالای چهارپایه. تازه دسته نشسته بود و آماده بود که من اشعار محتشم را بخوانم، ناگهان دیدم که ستوان یکم خسروی که رییس کلانتری ۲ گرگان بود با عده‌ای از پاسبان‌ها وارد محله دربنو شدند. پاسبان‌ها همه چوب داشتند اما ستوان یکم خسروی اسلحه کمری داشت و با همان اسلحه درست به طرف سینه‌ی من نشانه رفت که من را بزند. من که از قبل احتمال درگیری را می‌دادم آماده بودم و بلافاصله از روی چهارپایه به پایین پریدم و فرار کردم. آن نامرد هم شلیک کرد و تیر خورد به سینه‌ی گلعلی گرزین شاهکویی که پشت سر من ایستاده بود. گلعلی گرزین در بانک ملی گرگان شغل مستخدمی داشت و جوان قد بلند و بااخلاص و عاشق اهل بیت بود. یادم هست آن شب، لباس سیاه بلندی هم به تن کرده بود و پس از برخورد گلوله با سینه‌اش، به زمین افتاد و بعد خبر آوردند که به شهادت رسید.*

*طبق اسناد موجود در دفاتر متوفیات اداره ثبت احوال گرگان، گواهی پزشکی قانونی مربوط به مرگ گلعلی گرزین متعلق به تاریخ ۱۳۲۱ شمسی است.

منی و اما